

An Analysis of the Concept of Basic Anxiety in the Film "Sheeple" Based on Karen Horney's Theories¹

Kooshyar Gheibi², Shokoufeh Masouri³

Receive Date: 25 June 2025, Accept Date: 03 August 2025

Doi: 10.22034/RPA.2025.2062730.1159

Abstract

This study, relying on the psychoanalytic theories of Karen Horney, provides a psychological analysis of the film "Sheeple," directed by Hooman Seyedi. The main aim of this research is to examine the role of hostility and basic anxiety in the formation of the film's characters and the influence of these concepts on their character development arcs. The primary research question is: How are the concepts of basic anxiety and hostility, expressed through Karen Horney's three neurotic strategies, reflected in the formation and development of the main characters in this film? This qualitative and interpretive-analytical study employs content analysis to investigate the psychological components. Basic anxiety, defined as a feeling of helplessness and insecurity rooted in childhood experiences, paves the way for the development of neurotic personality traits in the film's protagonist, "Shahin," and other family members. The research shows that the characters resort to defense mechanisms such as externalization, projection, and idealized self-image to cope with the experience of basic anxiety; they attribute responsibility for their failures and weaknesses to others, create an idealized and powerful image of themselves, and seek to compensate for these deficiencies by dominating others. The findings indicate that the main characters each represent one of Karen Horney's neurotic coping strategies in response to basic anxiety. Psychoanalytic analysis of their development arcs reveals that not only are their personalities structured based on basic anxiety, but also that their paths of development or downfall are directly linked to how they confront this anxiety and hostility.

Keywords: Basic Anxiety, Basic Hostility, Karen Horney, Sheeple, Characterization, Neurosis, Character Arc

1. This article is derived from the Master's thesis project of Mr. Kooshyar Gheybi, entitled 'Analysis of the Concept of Basic Anxiety in Hooman Seyedi's Cinema Based on Karen Horney's Theories'. This thesis was defended in 2024 under the supervision of Shokoofeh Masouri at the Faculty of Art, Sooreh University.

2. MA in Cinema, Faculty of Art, Sooreh University, Tehran, Iran. Email: ghebi78@gmail.com

3. Lecturer, Faculty of Art, Sooreh University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: shmasouri@gmail.com

تحلیل مفهوم اضطراب بنیادی در فیلم مغزهای کوچک زنگ زده بر اساس آرای کارن هورنای^۱

کوشیار غیبی^۲، شکوفه ماسوری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۲

Dol: 10.22034/RPA.2025.2062730.1159

چکیده

این پژوهش با تکیه بر آرای روان‌کاوانه کارن هورنای، به تحلیل روان‌شناختی فیلم مغزهای کوچک زنگ زده ساخته هومن سیدی می‌پردازد. هدف اصلی از این پژوهش، نقش خصومت و اضطراب بنیادی در شکل‌گیری شخصیت‌های این فیلم و تأثیر این مفاهیم بر منحنی تحول شخصیت آنها است. سؤال اصلی پژوهش این است که: چگونه مفاهیم اضطراب و خصومت بنیادی، در غالب سه راهبرد روان‌نژدانه هورنای، در شکل‌گیری و تحول شخصیت‌های اصلی این فیلم بازتاب یافته‌اند؟ این پژوهش از نوع کیفی و تحلیلی-تفسیری است و از روش تحلیل محتوا برای بررسی مؤلفه‌های روان‌شناختی بهره می‌برد. اضطراب بنیادی، به عنوان حسی از بی‌پناهی و ناامنی که ریشه آن در تجربه‌های دوران کودکی است، مسیر شکل‌گیری ویژگی‌های روان‌رنجورانه شخصیت اصلی فیلم؛ یعنی شاهین و دیگر اعضای خانواده را هموار می‌کند. پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های فیلم برای مقابله با احساس اضطراب بنیادی، به سازوکارهایی چون برونی‌سازی و خودایدنالی متوسل می‌شوند؛ آنها مسئولیت ناکامی‌ها و ضعف‌های خود را به دیگران نسبت داده، تصویری ایدئال و قدرتمند از خود در ذهن می‌سازند و به دنبال جبران این کمبودها از راه تسلط بر دیگران هستند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های اصلی فیلم هر یک بازتابی از یکی از راهبردهای روان‌نژدانه کارن هورنای در مواجهه با اضطراب بنیادی‌اند، تحلیل روان‌کاوانه منحنی تحول این شخصیت‌ها نشان می‌دهد که نه تنها ساختار شخصیتی‌شان بر پایه اضطراب بنیادی شکل گرفته، بلکه مسیر تحول یا سقوط آنها نیز با نوع مواجهه‌شان با این اضطراب و خصومت پیوندی مستقیم دارد.

واژگان کلیدی: اضطراب بنیادی، خصومت بنیادی، کارن هورنای، مغزهای کوچک زنگ زده، شخصیت‌پردازی، روان‌رنجوری، قوس شخصیت

۱. این مقاله برگرفته از پروژه پایان‌نامه کارشناسی ارشد آقای کوشیار غیبی، با عنوان «تحلیل مفهوم اضطراب بنیادی در سینمای هومن سیدی بر اساس آرای کارن هورنای» در رشته سینما است که در دانشکده هنر، دانشگاه بین‌المللی سوره با راهنمایی شکوفه ماسوری در تاریخ ۱۴۰۳ دفاع شده است.

۲. کارشناسی ارشد، رشته سینما، دانشکده هنر، دانشگاه بین‌المللی سوره، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: ghebi78@gmail.com

۳. مربی، گروه تئاتر، دانشکده هنر، دانشگاه بین‌المللی سوره، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: shmasouri@soore.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

سینما از زمان پیدایش خود تاکنون همواره عرصه‌ای برای بازنمایی کشمکش‌ها، تقابل‌ها و تعارضات درونی شخصیت‌هایی بوده است که در تلاش برای عبور از موانع زندگی، دست به کنش‌هایی می‌زنند که ریشه در ذهن و روان آنها دارد «شخصیت، شالوده‌ای اساسی فیلم‌نامه است. قلب، روح یا دستگاه عصبی داستان شماست» (فیلد، ۱۳۶۳: ۳۸). همین دیدگاه باعث شد تا با ظهور نظریات زیگموند فروید^۱ در آغاز قرن بیستم، و هم‌زمان با شکوفایی هنر نوپای سینما، ذهن و ناخودآگاه^۲ شخصیت‌ها به مرکز توجه نویسندگان و کارگردانان بدل شود. کشف مفهوم ضمیر ناخودآگاه، تحولی مهم در خلق شخصیت‌ها ایجاد کرد و باعث شد قهرمان‌ها از شخصیت‌های ساده و تک‌بعدی، به شخصیت‌هایی چندلایه، پیچیده و روان‌شناسانه تبدیل شوند. «شخصیت راه ورود ما به داخل است. ما مخاطبین روی شخصیت تمرکز می‌کنیم و خود را در او فراق‌کنی^۳ می‌کنیم» (اسنایدر، ۱۴۰۱: ۷۷). همین رویکرد، زمینه‌ساز پیدایش فیلم‌هایی با محوریت شخصیت و رویکرد روان‌شناختی شد.

در دهه ۱۹۳۰ میلادی، سینمای هالیوود علاقه چشمگیری به موضوعات روان‌شناختی نشان داد؛ علاقه‌ای که در فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها و داستان‌هایی با محتوای روان‌کاوانه بازتاب یافت. «تحول شخصیت، علاوه بر ایجاد جذابیت مضاعف در داستان، باعث همذات‌پنداری و نزدیکی شخصیت به تماشاگر می‌شود، بدون آنکه نویسنده به او باج داده باشد» (بیات، ۱۳۸۳: ۳۶). این روند در دهه‌های ۱۹۴۰ م. و ۱۹۵۰ م.، با گسترش ژانرهای مانند نوآر و وحشت، به نمایش فروپاشی خانواده، انزوا و اضطراب انجامید. فیلم‌هایی مانند *تعطیلات از دست رفته*^۴ و *گودال مار*^۵ نقطه عطفی در بازنمایی مشکلاتی همچون اعتیاد و بیماری روانی بودند، بی‌آنکه به رویکردی موعظه‌گرانه دچار شوند. سید فیلد^۶ نیز به نقش کلیدی تحول شخصیت در پیوند میان مخاطب و روایت اشاره می‌کند و تأکید دارد [که] «بدون تحول شخصیت، داستان در سطح باقی می‌ماند و عمق روانی نمی‌یابد» (فیلد، ۱۳۶۳: ۴۰).

با ظهور روان‌شناسان نو فرویدی همچون کارن هورنای، تحولات تازه‌ای در روان‌کاوی و ادبیات نمایشی ایجاد شد. هورنای بر این باور بود که «احساس امنیت مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری شخصیت است؛ اگر این احساس از بین برود،

فرد دچار اضطراب بنیادی می‌شود» (هورنای، ۱۴۰۲: ۶۰). این اضطراب، فرد را به سمت نیازها و اعمالی سوق می‌دهد که گاه به روان‌رنجوری می‌انجامد؛ نیازهایی همچون نیاز به محبت، قدرت، شهرت، استقلال و کامل بودن. «هورنای این نیازها را در سه گرایش مردم‌دار (حرکت به سوی مردم)^۷، مردم‌گریز (حرکت دور از مردم)^۸ و مردم‌ستیز (حرکت علیه مردم)^۹ طبقه‌بندی می‌کند» (صفاری‌نیا، ۱۳۹۷: ۱۵۸). این دیدگاه به ما امکان می‌دهد تا شخصیت‌ها را نه فقط بر اساس کنش‌های بیرونی، بلکه بر اساس نیازها، ترس‌ها، دفاع‌ها و کشمکش‌های درونی تحلیل کنیم.

شولتز معتقد است: «وقتی نیازهای روان‌رنجور بر شخصیت غلبه کنند، شدید، بی‌اختیار و خودکامه می‌شوند و دیگر قابل کنترل نیستند» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۴۲). این ویژگی‌ها در شخصیت‌های سینمایی که درگیر اضطراب بنیادی و خصومت بنیادی هستند، به وضوح دیده می‌شود. خدیو پور نیز تأکید می‌کند: «شخصیت‌های روان‌رنجور، برای کاهش رنج ناشی از تضاد میان خود ایدئال و خود واقعی، از مکانیزم‌هایی مانند برون‌سازی^{۱۰} و تعکس بهره می‌گیرند» (خدیو پور، ۱۴۰۲: ۱۲۵). «شخصیت‌های مردم‌ستیز مایل به تسلط، نفوذ، سبقت و کسب عظمت هستند» (Coolidge and Matlock, 2017: 2). این مفاهیم، زمینه‌ای فراهم کرده‌اند تا فیلم‌سازانی همچون هومن سیدی بتوانند در آثار خود به خلق شخصیت‌هایی روان‌کاوانه بپردازند که اضطراب بنیادی، خصومت بنیادی و گرایش‌های روان‌رنجورانه در آنها حضوری مؤثر دارد.

سینمای هومن سیدی، به‌ویژه در فیلم *مغزهای کوچک زنگ‌زده*، نمونه‌ای قابل توجه از بازنمایی چنین شخصیت‌هایی است. آزاد می‌نویسد: «هومن سیدی در آثار خود ویژگی‌هایی چون رفتار نامتعارف، سبک پوشش متفاوت از هنجار جامعه، بی‌اعتمادی به دیگران و عدم توانایی برقراری تعامل سالم را به عنوان مشخصه‌های فرهنگی شخصیت‌هایش انتخاب کرده است» (آزاد، ۱۴۰۱: ۶۸). این ویژگی‌ها بازتاب‌دهنده موقعیت اجتماعی، اقتصادی و روانی جامعه‌ای هستند که شخصیت‌ها در آن زندگی می‌کنند. سینمای شخصیت‌محور در ایران، همواره تلاش داشته است تا از طریق نمایش بحران‌های فردی، بازتابی از بحران‌های جمعی جامعه باشد. همچنین اسنایدر درباره روند تحول شخصیت می‌نویسد: «قوس شخصیت

است. تمرکز این پژوهش بر چگونگی شکل‌گیری بستر روان‌رنجوری در جوامع شرق آسیا و تفاوت رفتارهای دفاعی افراد این جوامع در مواجهه با اضطراب بنیادی قرار گرفته است. در پژوهش حاضر، برخلاف رویکرد جامعه‌شناسانه این پایان‌نامه، تمرکز اصلی بر شخصیت‌پردازی در سینمای هومن سیدی و تحلیل آن بر اساس آرای کارن هورنای است و رویکرد جامعه‌شناسی صرفاً به عنوان هدفی فرعی مد نظر قرار گرفته است.

همچنین پایان‌نامه‌ای با عنوان «مطالعه‌ای بر آثار انیمیشنی سوزان پیت از منظر روان‌شناسی کارن هورنای» (سلیمانی نظری شاهی، آیدا؛ استاد راهنما: سعیده موسوی؛ استاد مشاور: امیرمحمد دهستانی، ۱۴۰۰) به بررسی تأثیر محیط اجتماعی بر ذهن و آثار این انیماتور معاصر پرداخته است. در این پایان‌نامه، پژوهشگر با تمرکز بر انیمیشن *آسپارگوس* و مصاحبه‌های پیت، به تحلیل آثار او نه از منظر نقد فمینیستی، بلکه از منظر ویژگی‌های اجتماعی دوران فعالیت فیلم‌سازی‌اش با اتکا به آرای روان‌کاوانه کارن هورنای پرداخته است.

دیگر پژوهش مرتبط، پایان‌نامه‌ای با عنوان «جایگاه زنان در فیلم‌های اینگمار برگمن» (زرین‌نژاد، مریم؛ استاد راهنما: محمدباقر قهرمانی، ۱۳۸۷) است. این پژوهش با اتکا به نظریات هورنای و یونگ، به تحلیل روان‌شناسی زنان در سه فیلم شاخص برگمن یعنی *پرسونا*، *فریادها* و *نچوها* و *سونات پاییزی* پرداخته است. پژوهشگر در این پایان‌نامه، با بررسی شخصیت‌های زن در نقش‌های مختلف (خواهر، مادر، پرستار)، به تفاوت دیدگاه برگمن نسبت به زن پی برده است.

همچنین مقاله‌ای با عنوان «تحلیل سطح فکری فیلم‌نامه‌های تاریخی بهرام بیضایی بر پایه سبک‌شناسی تکوینی» (گلشنی صدق، نصرالله؛ زهره‌وند، سعید؛ مرادخانی، صفیه؛ خسروی شکیب، محمد، ۱۳۹۹) به شناسایی ویژگی‌های سبک شخصی بهرام بیضایی پرداخته است. این پژوهش با تلفیق نظریات لئو اشپیترز، کارن هورنای و لوسین گلدمن، ساختار فکری و روایی آثار بیضایی را تحلیل کرده است و نشان داده است که مؤلفه‌هایی چون حذف یا ناتوانی پادشاه، پدر یا همسر، آوارگی زن و کودک، و بازگشت مردگان در آثار او به‌طور مکرر ظاهر می‌شوند. در بخش مقالات، مقاله‌ای با عنوان «بررسی بازنمایی

از ابتدا شروع می‌شود، در میانه داستان ادامه می‌یابد و تا پایان فیلم به نقطه‌ای مشخص می‌رسد» (اسنایدر، ۱۴۰۱: ۲۲۵).

«تحلیل شخصیت‌ها بر اساس رویکردهای روان‌شناسی، امکان فهم لایه‌های پنهان متن را فراهم می‌کند و به درک عمیق‌تر از علل رفتارها و انتخاب‌های آنها منجر می‌شود» (سلیمانی نظری شاهی، ۱۴۰۰: ۵۲). این رویکرد، نه تنها در نقد آثار ادبی، بلکه در تفسیر و بررسی سینمای شخصیت‌محور، جایگاهی اساسی یافته است. استفاده از مفاهیم روان‌کاوی در تحلیل فیلم، به خوانشی چند بُعدی و ارتباطی میان فرد و جامعه منتهی می‌شود.

در مجموع، سینمای هومن سیدی با بهره‌گیری از چنین مفاهیمی، بستری برای ترسیم شخصیت‌هایی فراهم می‌کند که در کشمکش با اضطراب بنیادی، خصومت بنیادی و مکانیزم‌های دفاعی روانی‌اند. این ویژگی‌ها، در فیلم *مغزهای کوچک زنگ‌زده* به‌طور برجسته دیده می‌شوند و قابلیت تحلیل بر اساس نظریات کارن هورنای را فراهم می‌آورند؛ تحلیلی که می‌تواند به فهم بهتر قوس یا منحنی شخصیت شاهین و اعضای خانواده‌اش، لایه‌های پنهان روان‌شناسی آنها و بازتاب آسیب‌های روانی و اجتماعی در جامعه ایران کمک کند.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با تحلیل مفاهیم اضطراب بنیادی و خصومت بنیادی در سینما بر مبنای آرای کارن هورنای، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که هر یک از منظر متفاوتی به این مفاهیم پرداخته‌اند.

نخست، پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی مفاهیم خصومت بنیادی و اضطراب بنیادی با مطالعه موردی سه فیلم از سینمای شرق آسیا از منظر آرای کارن هورنای» (گرچی‌نژاد، ابوالفضل؛ استاد راهنما: شکوفه ماسوری، ۱۴۰۲) به تحلیل این دو مفهوم در آثار سینمای شرق آسیا پرداخته است. در این پایان‌نامه، پژوهشگر به دنبال پاسخ به این پرسش بوده است که چه عواملی در شکل‌دهی روان‌رنجوری تأثیرگذارند و این عوامل چگونه فرد را به انتخاب یکی از مکانیزم‌های دفاعی جهت می‌دهند. هدف پژوهش، شناسایی تأثیر اضطراب بنیادی و خصومت بنیادی بر افراد بهنجار و روان‌رنجور و بازتاب این مضامین در شخصیت‌های سینمایی بوده

مفاهیم انتزاعی مانند اضطراب بنیادی، خصومت بنیادی و نیازهای روان‌رنجور در شخصیت‌ها مشخص و تبیین شوند. اطلاعات این پژوهش از طریق مطالعه منابع کتابخانه‌ای و اسنادی (شامل کتاب‌ها، مقالات علمی، پایان‌نامه‌ها و متون نظری مرتبط با آرای کارن هورنای و شخصیت‌پردازی در سینما) و مشاهده و تحلیل فیلم‌ها به‌دست آمده است. همچنین فیلمنامه‌ها و نقدهای معتبر فیلم‌های مورد مطالعه نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

جامعه پژوهش، فیلم‌های بلند سینمایی هومن سیدی است. از میان این آثار، تنها فیلم *مغزهای کوچک زنگ‌زده* به عنوان مورد پژوهشی انتخاب شده است. علت انتخاب این فیلم، تمرکز ویژه آن بر شخصیت‌پردازی روان‌شناختی، حضور بارز مضامین اضطراب و روان‌رنجوری، و بازنمایی چالش‌های روانی و اجتماعی در شخصیت‌ها بوده است.

مبانی نظری پژوهش

کارن کلمنتین تنودور دنیلسون هورنای^{۱۱} در ۱۵ سپتامبر ۱۸۸۵ در هامبورگ آلمان و در خانواده‌ای مسیحی از شاخه پروتستان و از طبقه متوسط رو به بالا متولد شد. «پدرش ناخدای کشتی بود. هورنای به همراه پدرش به سفرهای طولانی دریایی و به مکان‌های عجیب و دورافتاده رفت و همان سفرها توشه عشق مادام‌العمرش به سفر و علاقه‌اش به مکان‌ها شد» (هورنای، ۱۴۰۰: ۱۱).

باین‌حال «به دلیل غیبت‌های طولانی پدرش، بیشتر اوقات خود را با مادرش سپری می‌کرد... این مسئله کارن را آزرده کرد و باعث می‌شد دوران کودکی شادی نداشته باشد» (صفاری‌نیا، ۱۳۹۷: ۲۰).

او در ۱۹۰۶ برای تحصیل، وارد رشته پزشکی شد و در ۱۹۱۵ از دانشگاه برلین فارغ‌التحصیل گردید. او بخش زیادی از عمرش را در برلین گذراند و در سال ۱۹۲۰ به عنوان آنالیزور و معلم در مؤسسه روانکاوی برلین مشغول به کار شد.

سرانجام در سال ۱۹۲۶ به دعوت فرانتس الکساندر به آمریکا مهاجرت کرد و ابتدا در شیکاگو و سپس در نیویورک اقامت گزید. در همین اثنا بود که او با دو روانشناس مطرح یعنی اریک فروم و هری سالیوان ملاقات کرد و شروع به نظریه‌پردازی برای ایده‌های خودش در حوزه روان‌شناسی شخصیت کرد.

فرهنگی اختلالات روانی در سینمای ایران به روش پدم (مطالعه موردی: فیلم‌های هومن سیدی) «(آزاد، مهناز؛ عقیلی، سید وحید؛ تقوا، ارسبیا؛ رحمان‌زاده، سیدعلی، ۱۴۰۱). به تحلیل بازنمایی فرهنگی شخصیت‌های دارای اختلال روانی در آثار هومن سیدی پرداخته است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که هومن سیدی ویژگی‌هایی چون رفتار نامتعارف، ظاهر متفاوت، بی‌اعتمادی به دیگران، و عدم توانایی تعامل سالم را به عنوان نشانه‌های فرهنگی شخصیت‌های روان‌رنجور خود انتخاب کرده است.

در نهایت، مقاله‌ای با عنوان «زنانگی و مردانگی در جامعه افغانستان: تحلیل گفتمان فیلم سنگ صبور» (بشیر، حسن؛ حسینی، سیدباقر، ۱۳۹۴) با بهره‌گیری از آرای کارن هورنای و تحلیل گفتمان انتقادی لاکلاو و موف، بازنمایی مردانگی و زنانگی در این فیلم را بررسی کرده است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که فیلم *سنگ صبور* برخلاف نمایش واقعیت‌های فرهنگی جامعه افغانستان، بیشتر متأثر از دیدگاه شرق‌شناسانه تولید شده است.

بر اساس مرور پیشینه فوق، می‌توان دریافت که هر یک از این پژوهش‌ها از زاویه خاصی به آرای کارن هورنای در هنر و سینما پرداخته‌اند. باین‌حال، پژوهش حاضر با تمرکز ویژه بر شخصیت‌پردازی در فیلم *مغزهای کوچک زنگ‌زده* هومن سیدی بر اساس نظریات کارن هورنای، خلأ موجود در این زمینه را هدف قرار داده و رویکردی متفاوت ارائه می‌دهد.

روش تحقیق

پژوهش حاضر یک پژوهش کیفی است. زیرا هدف آن تحلیل و بررسی محتوای شخصیت‌ها و مفاهیم روان‌شناختی در آثار سینمایی است، نه سنجش کمی داده‌ها یا آزمون فرضیه‌ها به یاری روش آماری.

روش به‌کار رفته در این پژوهش، تحلیل محتوای کیفی است؛ به‌ویژه از نوع تحلیل متنی که بر تحلیل ساختار شخصیت‌ها، مضامین و روایت فیلم‌ها بر اساس نظریات کارن هورنای متمرکز است.

علت انتخاب این روش، ماهیت موضوع پژوهش است که نیازمند تحلیل عمیق لایه‌های معنایی، شخصیت‌ها و محتوای روایی فیلم‌ها از منظر نظریه روان‌شناختی است. روش تحلیل محتوای کیفی این فرصت را فراهم می‌کند که

از این سه گرایش روان‌نژندانه پناه می‌برد. این اولین قدم برای شکل‌گیری شخصیت او در آینده است. اسنایدر می‌نویسد: «شخصیت راه ورود ما به داخل است. ما مخاطبین روی شخصیت تمرکز می‌کنیم و خود را در او فراق‌کنی می‌کنیم» (اسنایدر، ۱۴۰۱: ۷۷). این سه گرایش، الگویی برای تحلیل رفتارها و انگیزه‌های شخصیت‌ها فراهم می‌کند.

حرکت به سوی مردم (مردم‌داری)

روان‌رنجور نیاز دارد تا برای محافظت از خود در برابر احساس درماندگی، برای کسب تأیید و محبت دیگری تلاش کند. او نیاز به همسری قدرتمند دارد تا مسئولیت زندگی او را برعهده بگیرد. او خودش را بر اساس آنچه دیگران درباره او فکر می‌کنند ارزیابی می‌کند. در نتیجه درگیر نوعی وابستگی بیمارگون می‌شود. درواقع او فکر می‌کند با مهرطلبی دیگر از جانب دیگران آسیبی نمی‌بیند.

حرکت علیه مردم (مردم‌ستیزی)

«درست به همان صورتی که افراد مطیع فرض می‌کنند همه خوب هستند، افراد پرخاشگر مسلم می‌دانند که همه متخاصم‌اند» (فیست، ۱۳۸۸: ۲۰۳). آنها نیاز شدیدی به بهره‌کشی از دیگران دارند و دوست دارند قدرتمند و برتر به نظر برسند. این افراد در پی شهرت و مقام هستند. کمتر انتقادپذیرند و در واکنش به برآورده نشدن خواسته‌هایشان پرخاشگرند. اما چون همچنان مرکز ثقل بیرون از شخصیت قرار دارد، از دیگران به عنوان سپری در برابر خصومت خیالی و یا واقعی استفاده می‌کنند.

حرکت به دور از مردم (مردم‌گریزی)

این افراد نیاز دارند تا خودبسنده و مستقل باشند. «این نیازها زمانی روان‌رنجور می‌شوند که افراد سعی کنند آنها را با ایجاد فاصله عاطفی بین خودشان و دیگران برآورده سازند» (فیست، ۱۳۸۸: ۲۰۴). همکاری با دیگران برایشان غیر قابل تحمل است و در نتیجه جهانی می‌سازند که در آن به کسی حق ورود نمی‌دهند. این عزلت‌گزینی تضمین می‌کند که دیگری به او و خلوتش آسیبی نرساند.

تعارض بنیادی

شولتز می‌گوید: «در شخص روان‌رنجور، یکی از این سه

خصومت بنیادی^{۱۲}

خصومت بنیادی مفهومی است که به احساس خشم، بی‌اعتمادی، خصومت و دشمنی نسبت به جهان بیرونی اشاره دارد؛ احساسی که در اثر تحقیر، ترساندن، ظلم و بی‌توجهی والدین به کودک شکل می‌گیرد. هورنای معتقد است: «خصومت بنیادی، احساسی است که کودک نسبت به والدینش تجربه می‌کند، اما به دلیل وابستگی عمیق به آنها، ناچار به سرکوب آن است» (هورنای، ۱۴۰۲: ۳۶). این خصومت باعث می‌شود فرد برای بقا، به یکی از سه گرایش دفاعی روی بیاورد. بیات نیز تأکید می‌کند: «تعارض‌های درونی قهرمان و ضدقهرمان‌ها به سیر تحول آنها قدرتی می‌دهد که همذات‌پنداری مخاطب را برمی‌انگیزد» (بیات، ۱۳۸۳: ۳۶). درواقع خصومت بنیادی، نیرو محرکه بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های روانی شخصیت‌ها در مسیر قصه است و بدون آن، درام به عمق روان‌شناختی نمی‌رسد.

اضطراب بنیادی

اضطراب بنیادی، احساسی است که فرد در مواجهه با جهانی پر از تهدید، بی‌عدالتی و دشمنی تجربه می‌کند. این اضطراب، حاصل فقدان امنیت در کودکی است و موجب شکل‌گیری نیازهای روان‌رنجورانه می‌شود. هورنای می‌نویسد: «اضطراب بنیادی، احساسی است که کودک در جهانی تجربه می‌کند که پر از دشمنی، ترس و ناامنی است» (هورنای، ۱۴۰۲: ۶۰). این اضطراب، فرد را به سمت اتخاذ رفتارهایی می‌کشاند که گرایش‌های دفاعی او را شکل می‌دهد. صفاری‌نیا معتقد است: «روان‌شناسی شخصیت در تلاش است به این پرسش پاسخ دهد که چرا اینگونه رفتار می‌کنیم. این رشته به تمامیت افراد و فردیت آنها به عنوان یک موجود پیچیده توجه دارد» (صفاری‌نیا، ۱۳۹۷: ۱۹). اضطراب بنیادی، باعث می‌شود که فرد همواره در حال محافظت از خود در برابر تهدیدات واقعی یا خیالی باشد و همین تلاش در دفاع از خود، منجر به بروز نیازها و گرایش‌های روان‌رنجورانه می‌شود.

گرایش‌های روان‌رنجوری

هورنای سه گرایش مردم‌دار، مردم‌گریز و مردم‌ستیز را به عنوان واکنش در برابر اضطراب بنیادی معرفی می‌کند. درواقع کودکی که در محیط خصمانه رشد می‌کند، دچار اضطراب بنیادی می‌شود و برای دفاع در مقابل این اضطراب، به یکی

نظریه اضطراب بنیادی و قوس شخصیت

شخصیت‌پردازی در سینما وابسته به خلق شخصیت‌هایی پیچیده و چندلایه است. شخصیت همان شالوده اساسی فیلمنامه است. مهم‌ترین المان ساختاری داستان ما است. شخصیت، باید در طول روایت دچار تحول شود. این تحول در سینمای شخصیت‌محور، عنصر کلیدی برای ارتباط مخاطب با شخصیت‌ها و درک عمق روان‌شناسی آن‌هاست. بنابراین پی‌ریزی یک طرح روان‌شناختی جامع برای هر کدام از شخصیت‌های کلیدی داستانی که قرار است روایت شود، حائز اهمیتی دوچندان نسبت به دیگر المان‌های ساختاری داستان در فیلم‌های شخصیت‌محور است.

بر اساس آرای هورنای، حس طردشدگی و ناامنی که منجر به اضطراب می‌شود، شخصیت سینمایی را به سوی یکی از گرایش‌های روان‌رنجوری سوق می‌دهد. تعارض بین گرایش غالب و دیگر گرایش‌های سرکوب شده، فرد را در نقطه پرتنش قرار می‌دهد که باعث شکل‌گیری یک کشمکش درونی می‌شود که همان تعارض بنیادی است. این همان نقطه عزیمت شخصیت برای برگشت به تعادل روانی است.

ممکن است شخصیت در همان راهبرد اولیه، تثبیت شود. یعنی هیچ تحولی شامل حال او نشود که برخلاف قوس شخصیت است. زمانی منحنی شکل می‌گیرد که فرد برای برگشت به خود واقعی در انتهای فیلم، مبارزه کند؛ درواقع اگر شخصیت در پایان داستان از اضطراب بنیادی خود آگاه شود، آن را بپذیرد و با خود واقعی‌اش مواجه شود، می‌توان گفت که منحنی شخصیت او کامل شده و از وضعیت روان‌رنجوری به سمت نوعی تعادل روانی گام برداشته است.

پس محرک اولیه حرکت شخصیت اضطراب بنیادی است. تعارض بنیادی منجر به انسداد و یا گسست در منحنی شخصیت می‌شود که راهبردهای روان‌نژندانه نمود بیرونی تغییر و جهت حرکت شخصیت هستند.

تحلیل فیلم مغزهای کوچک زنگ‌زده

فیلم مغزهای کوچک زنگ‌زده، ساخته هومن سیدی، تصویری خشن، تلخ و در عین حال انسانی از جامعه‌ای است که به حاشیه رانده شده است؛ هم حاشیه جغرافیایی، هم حاشیه اخلاقی و هم حاشیه روانی. در این فضا، نه قانون وجود دارد نه خانواده به معنای واقعی‌اش، و نه مفاهیم انسانی مانند محبت و حمایت. شخصیت‌های فیلم در این محیط

گرایش حاکم است و دو گرایش دیگر با شدت کمتری وجود دارد... گرایش روان‌رنجور حاکم، رفتارها و نگرش‌های فرد نسبت به دیگران را تعیین می‌کند... دو گرایش دیگر باید سرکوب شوند که این مشکلات بیش‌تری به بار می‌آورد. هرگونه نشانه‌ای دال بر اینکه گرایش سرکوب شده برای ابراز فشار می‌آورد، موجب تعارض درونی در فرد می‌شود» (شولتز، ۱۴۰۰: ۱۸۶).

در نتیجه فرد برای احساس امنیت، به سمت رشد مکانیسم‌های دفاعی ناخواسته سوق داده می‌شود. در چنین شرایطی تلاش برای پرورش خود واقعی بی‌نتیجه می‌ماند و شخصیت با آن بیگانه می‌شود. بیگانگی از خود سبب می‌شود فرد به دنبال احساس هویت، ثبات و ارزشمند بودن برود. برای همین است که روان‌رنجور یک خودآیدنالی یا آرمانی برای خود می‌سازد.

خودآیدنالی

هورنای در نظریه خود به مسئله خودآیدنالی اشاره می‌کند؛ تصویری آرمانی و کامل که فرد عصبی از خود در ذهن می‌سازد. این تصویر، فاصله زیادی با آنچه خود واقعی فرد است، دارد. خدیوپور در این زمینه می‌نویسد: «شخص عصبی با وجود خودآیدنالی، خود واقعی‌اش را نیز می‌بیند و از وجود آن رنج می‌برد» (خدیوپور، ۱۴۰۲: ۱۲۵). خودآیدنالی، آرمانی دست نیافتنی است که فرد برای رسیدن به آن، فشار روانی مضاعفی تحمل می‌کند و شکست در رسیدن به آن، او را به تحقیر و نفرت از خود سوق می‌دهد. این مفهوم در تحلیل شخصیت‌هایی که در پی قدرت و کمال مطلق‌اند، کاربرد بسیاری دارد.

برون‌سازی یا تعکس

مفهوم برون‌سازی یا تعکس نیز بخش مهمی از نظریه هورنای است. فرد روان‌رنجور، شکست‌ها، کمبودها و خطاهای خود را به بیرون فرافکنی می‌کند تا از رنج درونی بکاهد. شولتز می‌گوید: «وقتی نیازهای روان‌رنجور بر شخصیت غلبه کنند، شدید، بی‌اختیار و خودکامه می‌شوند» (شولتز، ۱۴۰۰: ۲۴۲). در چنین شرایطی، فرد مقصر مشکلات خود را دیگران می‌داند و مسئولیت اعمالش را نمی‌پذیرد. این مکانیزم دفاعی، به‌ویژه در شخصیت‌هایی که دچار خصومت بنیادی و اضطراب بنیادی‌اند، به‌وضوح قابل مشاهده است.

چیزی از مادر ندیده است. این خصومت بنیادی و سرکوب آن آغازگر اضطراب بنیادی در شاهین بوده است. او برای مبارزه با این اضطراب بنیادی ناچار به سمت یکی از گرایش‌های روان‌رنجوری سوق پیدا کرده است. گرایش مردم‌ستیزانه شاهین متأثر از زیست او در یک خانواده بزه‌کار و محیطی زاغه‌نشین و درگیر فقر است. بقادر چنین جامعه‌ای وابسته به قدرت است. در پرده اول شاهین در تلاش است از طریق خشونت در دستگاه خلافاکارانه برادرش جایگاه قدرتمندی برای خود پیدا کند؛ اما تکانه‌های گرایش‌های روان‌نژندانه سد راه او هستند.

او نمی‌تواند مثل برادرش شکور بی‌رحم باشد. حاضر نیست گوش پسر بچه متخاصم را ببرد و در لحظه قتل خواهر شاهدهی منفعل است که چشمانش را به روی خشونت جاری می‌بندد. این در تضاد با شکور است که هم‌زمان شامش را می‌خورد و نسبت به التماس‌ها و فریادهای خواهرش بی‌تفاوت است.

شاهین یک تصویر ایدئال از خود می‌سازد که همچون برادرش بی‌رحم و خشن است. چون نمی‌تواند مانند خودایدئالی قدرتمند و پرخاشگر باشد و این تصویر با واقعیتش فاصله زیادی دارد، دائماً دچار سرخوردگی می‌شود. به تعکس پناه می‌برد؛ مقصر تمامی ناکامی‌ها شکور و اطرافیان هستند نه دوری او از خود واقعی. این تضاد میان خود واقعی و خودایدئالی، زمینه‌ساز بروز رفتارهای پرخاشگرانه و افراطی می‌شود.

نقطه عطف سوم داستان، مواجهه مستقیم شاهین با خود واقعی است؛ او یک بچه سرراهی بوده است و هیچ نسبتی با شکور و دیگر افراد خانواده ندارد. از این قسمت داستان، شاهین، به گرایش‌های سرکوب‌شده‌اش میدان می‌دهد؛ دوستش امیر را به پدرش می‌رساند، باند شکور را به پلیس لو می‌دهد و خواهرش را از شهر فراری می‌دهد. او در انتهای فیلم از وضعیت روان‌رنجوری به تعادلی روانی می‌رسد و قوس شخصیتی او کامل می‌شود. (شکل ۱)



شکل ۱. سیر تحول شخصیت شاهین.

رشد و پرورش یافته‌اند، اما تنها پرورش نیست، بلکه در آن گرفتار مانده‌اند؛ همچون بچه‌هایی که در گل و لای افتاده‌اند و هرچه بیشتر دست‌وپا می‌زنند، بیشتر فرو می‌روند.

عنوان فیلم به‌تنهایی همه‌چیز را بیان می‌کند: مغزهایی که کوچک‌اند و زنگ‌زده. این ترکیب، هم توهین‌آمیز است، هم هشداردهنده. شخصیت‌هایی که نه‌تنها از قدرت تحلیل و تصمیم‌گیری بی‌بهره‌اند، بلکه تمام ذهن‌شان اسیر کلیشه‌ها و تعصب، خشونت، غیرت، و باورهای پوسیده است. گویی مغز آنها مثل آهنی که سال‌ها زیر باران مانده، زنگ‌زده و دیگر انعطافی ندارد.

چهارچوب نظری کارن هورنای، به‌ویژه مفهوم اضطراب بنیادی، گرایش‌های روان‌رنجور و شکاف میان خود واقعی و خودایدئالی، کلید تحلیل شخصیت‌های این فیلم است. هرکدام از شخصیت‌ها به نوعی به اضطراب بنیادی واکنش نشان می‌دهند: برخی با گرایش به مردم‌ستیزی، برخی با مردم‌داری مفرط، و برخی با مردم‌گریزی.

شاهین، به عنوان نمونه، شخصیتی با تعارض درونی شدید است. او به‌وضوح در تلاش است تا خودایدئالی‌اش را محقق کند؛ تصویری از یک مرد مقتدر، مستقل، صاحب احترام و مقام. اما چون این خودایدئالی حاصل سرکوب نیازهای واقعی اوست، فاصله‌اش با خود واقعی‌اش دائماً او را در بحران قرار می‌دهد. او نمی‌تواند با واقعیت زندگی‌اش کنار بیاید، چون در کودکی نه‌تنها محبت ندیده، بلکه مدام تحقیر شده است و این تحقیر و خصومت بنیادی شکل گرفته در کودکی، به شکل خشم و میل به قدرت در شخصیت بزرگسالش ظاهر می‌شود.

بنابراین نقطه آغاز شکل‌گیری شخصیت همان وضعیت روانی است؛ احساس بی‌قدرتی، ناامنی و طردشدگی در فضای خانواده و محله زاغه‌نشین. او دائم در حال حمله، تهدید، و برون‌ریزی خشم است. در صحنه‌هایی گرایش سرکوب‌شده مردم‌داریش سر برمی‌آورد؛ این همان تعارض بنیادی میان گرایش غالب مردم‌ستیزی و گرایش سرکوب شده مردم‌داری است.

بررسی قوس شخصیتی شاهین

شاهین در دوران کودکی شاهد خشونت خانگی بوده است. پدر - که در ادامه مشخص می‌شود ناپدری است - با درِ نوشابه روی سرش داغ گذاشته است. جز نفرین و شتمات

بررسی اضطراب بنیادی در دیگر شخصیت‌های فیلم

شکور نمونه‌ای از مردم‌ستیزی تثبیت‌شده است. او نقابی از حمایت‌گری و دلسوزی بر چهره دارد، اما اعمالش به شدت کنترل‌گرایانه و ابزاری است. برای او، کودکان، برادرش، و حتی خواهرش، ابزارهایی برای پابرجا کردن قدرت‌اند. اضطراب بنیادی او به جای آنکه در تعارضات درونی بروز یابد، به شکل سلطه و حذف دیگران نمایان شده. او به خاطر ضعف‌های خودش، دیگران را تحقیر می‌کند و هنگامی که احساس می‌کند کسی تهدیدی برای جایگاهش است، مثل شاهین، با افشای گذشته یا اعمال خشونت، فوراً او را حذف می‌کند.

شهره، گرچه در ابتدا شخصیتی مردم‌دار و مطیع به نظر می‌رسد، اما در واقع گرفتار گرایش روان‌رنجور مردم‌گريزانه‌ای است، که برای حفظ امنیت، مدام خود را سرکوب می‌کند. گریه، التماس، تمکین، همه ترفندهایی برای زنده ماندن‌اند. او نه می‌تواند در جامعه آزادانه زندگی کند، نه می‌تواند در خانواده نفس بکشد. اضطراب بنیادی‌اش آن قدر ناپسمان است که حتی در مقابل شهرز، برادر کوچک‌ترش هم توان مقاومت ندارد.

در نهایت، فرار شهره و نجات او توسط شاهین، نه تنها نشانه‌ای از تحول شخصیت شاهین است، بلکه حرکتی است بر ضد آن ساختار سرکوب‌گر. شاهین در آن لحظه از خود مردم‌ستیزش فاصله می‌گیرد و به بخشی از مردم‌داری سرکوب شده‌اش اجازه بروز می‌دهد.

امیر، جوانی است که هنوز به بلوغ رفتاری نرسیده است. او بیش از همه به تأیید دیگران نیاز دارد و برای مهم‌ترین چیز، پذیرفته شدن است. بین آرزوهایی که برای خودایدنالی‌اش دارد و واقعیتی که در آن گرفتار است، شکافی عمیق وجود دارد. امیر نماد نسلی است که نه قدرت شورش دارد، نه ابزار تطبیق سالم. در نتیجه، به الگوهای بیمارانه قبلی - شکور و شاهین - پناه می‌برد و عملاً تبدیل به ابزاری در دست آنها می‌شود.

شهرز اما مسیر کامل شده همان چرخه است. کودکی که قربانی اضطراب بنیادی بوده، در غیاب محبت و امنیت، با تقلید از خشونت بزرگ‌ترها، مردم‌ستیز می‌شود. شهرز به عنوان کودکی که در همان نظام بی‌ثبات رشد کرده، به شکل روان‌رنجور، مردم‌ستیز درمی‌آید و رفتار خشونت‌آمیزش حاصل انطباق با ساختاری است که اضطراب بنیادی‌اش را

به مسیر سلطه هدایت می‌کند.

فیلم را می‌توان تصویری از تجسد نظریه‌های روان‌شناختی کارن هورنای دانست. همه شخصیت‌ها با اضطراب بنیادی زندگی می‌کنند؛ اضطرابی که از نبود محبت، امنیت و اعتماد به خود ریشه می‌گیرد. شکاف میان خود واقعی و خودایدنالی، باعث تعارضات درونی شدید می‌شود، و این تعارضات در فضای خشونت‌بار و فقیر حاشیه شهر، به شکل بزهکاری، قتل، خیانت و خودویرانگری ظاهر می‌شوند.

این فیلم در سطحی روان‌کاوانه، گزارشی است از شکل‌گیری شخصیت‌های روان‌رنجور در زمینه‌های اجتماعی بیمار. شخصیتی مثل شاهین اگر در محیطی امن‌تر رشد می‌کرد، شاید هرگز به خشونت پناه نمی‌برد. اما در جایی که تنها راه بقا، غلبه بر دیگری است، روان‌رنجوری راه نجات نیست؛ راه سقوط است.

پایان فیلم، با تصویر شهرز، هشدار است درباره تکرار دوباره این چرخه. مغزهای کوچک اگر همچنان در فضای بسته و پوسیده باقی بمانند، فقط زنگ نمی‌زنند، بلکه می‌پوسند و نابود می‌شوند.

فیلم در بستری استعاری، جهانی را تصویر می‌کند که در آن نهادهای سنتی همچون خانواده، مدرسه و دین، یا کارکرد حمایتی خود را از دست داده‌اند یا به ابزار سرکوب و کنترل بدل شده‌اند. در چنین فضایی، مطابق با آرای کارن هورنای، شخصیت انسان از تعادل روانی بازمی‌ماند و رشد او از آغاز با اضطراب بنیادی، ناامنی و احساس بی‌پناهی گره می‌خورد. این اضطراب، منشأ شکل‌گیری راهبردهای ناسازگار روانی و در نهایت قوس‌هایی معیوب یا گسسته در تحول شخصیت می‌شود.

از منظر هورنای، نیازهای روان‌رنجورانه مانند طلب قدرت، جلب توجه و وابستگی افراطی، واکنش‌هایی دفاعی در برابر اضطراب بنیادی هستند. در این فیلم، شخصیت‌ها نمایندگان دقیق این نیازها هستند: شاهین در پی تأیید است، چراکه در کودکی تجربه دیده نشدن داشته و در بزرگسالی با خشونت و تقلید از برادر، تلاش می‌کند خلأ عاطفی‌اش را جبران کند. این نیاز، عامل محرک قوس شخصیتی اوست؛ قوسی که از وابستگی به سلطه‌طلبی و در نهایت به فروپاشی و نوعی بازشناسی خود واقعی منتهی می‌شود.

شکور برخلاف ظاهر مقتدر و خوددارش، درگیر ساختن

بنیادی‌اش دانست. طبق نظریۀ کارن هورنای، او ابتدا راهبرد انفعالی و وابستگی را در پیش می‌گیرد، سپس به سلطه‌جویی و خشم پناه می‌برد؛ این‌ها همه ریشه در سرکوب خصومت بنیادی دارد که در دوران کودکی تجربه کرده است. شاهین با برون‌سازی خشم، دیگران را مسئول ضعف‌های خود می‌داند و با خلق تصویری ایدئال از خود، اضطرابش را پنهان می‌کند. فهمیدن گذشته‌اش و افشای هویتش او را به فروپاشی می‌رساند، اما همین فروپاشی، آستانه‌ای می‌شود برای بازگشت به نوعی مردم‌داری سرکوب‌شده. درنهایت، با پذیرش خود واقعی و دست‌کشیدن از رقابت با برادر، به مرز آگاهی و پذیرش خود واقعی می‌رسد. این مسیر، هم‌راستا با الگوی سه‌گانه هورنای و بیانگر پیوند میان اضطراب بنیادی و تحول شخصیت شاهین در دل ساختار روایی فیلم است. شکور اما قوسی ندارد؛ او از ابتدا تا انتها ثابت می‌ماند. آدمی که با نقاب پدرانه، دیگران را کنترل می‌کند و وقتی کنترل از دستش خارج می‌شود، با افشاکاری و تهدید، سعی می‌کند نظم خودش را بازگرداند. شکور تغییر نمی‌کند، چون اصولاً خودش را بی‌نقص می‌بیند. شهره، از زنی که ناچار است با گریه و زاری از خودش محافظت کند، به جایی می‌رسد که تصمیم به فرار می‌گیرد. تصمیم او، قوس کوچکی است از قربانی به کنشگر، هرچند برای رسیدن به آن، باید از میان خشونت بردارانش عبور کند. امیر، نوجوان سرگردان، قوس واضحی ندارد، اما در طول فیلم بیشتر و بیشتر درون سیستم شکور و شاهین فرو می‌رود. خیال و رویایش جای خود را به واقعیت خشن می‌دهد و همین، نشان می‌دهد که شاید او هم درنهایت، به نسخه‌ای دیگر از آنها تبدیل شود. شهره، اما قوس کامل دارد: از کودکی ساکت و منفعل، تبدیل می‌شود به مردی خشن که دیگر به جای حرف زدن، می‌کشد. قوسی که نه به رهایی، که به تکرار خشونت منتهی می‌شود.

پژوهش تأکید کرد که اضطراب بنیادی، خصومت بنیادی، خودایدئالی و مکانیزم‌های دفاعی در کنار شرایط اجتماعی، نقش اساسی در شکل‌گیری این شخصیت‌ها دارند. شاهین، در مسیری از مردم‌ستیزی به مردم‌داری، از نیاز به تعلق به سلطه‌طلبی و در نهایت به انزوا و فروپاشی روانی سوق داده می‌شود که تنها راه رستگاری بازگشت به تعادل است. این قوس شخصیت، بازتاب تلاش ناکام او

تصویری ایدئال از خویش است؛ او برای حفظ این تصویر به ابزار سرکوب، تحقیر و خشونت متوسل می‌شود. قوس او، به دلیل تثبیت در خودایدئال و انکار اضطراب، شکل نمی‌گیرد و شخصیتش ایستا باقی می‌ماند. این ایستایی، خود نشانه‌ای از عدم عبور از اضطراب بنیادی و تثبیت در الگوی سلطه‌جویانه است.

شخصیت‌هایی همچون شهره یا شهره نیز نمونه‌هایی از پاسخ به اضطراب در دو سوی طیف هستند: شهره که از وضعیت انفعال به سوی کنش‌گری حرکت می‌کند، قوسی محدود ولی معنادار دارد که نشان‌دهنده تلاش او برای عبور از نقش قربانی است. شهره، اما، با درونی‌سازی خشونت، قوسی مخرب را طی می‌کند که از سرکوب اضطراب، به سلطه‌گری بیمارگونه ختم می‌شود. تحلیل او نشان می‌دهد که اضطراب بنیادی می‌تواند حتی در سنین پایین، بدون دریافت حمایت روانی، مسیر تحولی را به سوی ویران‌سازی هدایت کند.

فیلم در کل، نشان می‌دهد که در غیاب روابط انسانی سالم و فرصت‌های گفت‌وگو و همدلی، قدرت به تنها زبان ارتباطی تبدیل می‌شود. هورنای چنین فضایی را بستری برای تبدیل انسان به ابزاری در جهت حفظ ساختارهای بیمار می‌داند، نه رشد فردی. از این منظر، قوس شخصیت در این فیلم، بازتاب مستقیم تلاش - موفق یا ناکام - شخصیت‌ها برای مقابله با اضطراب بنیادی است؛ تلاشی که گاه به تحول، و گاه به تثبیت یا حتی انحطاط شخصیتی می‌انجامد. بنابراین، تحلیل روان‌شناختی فیلم در چهارچوب نظریه هورنای، نشان می‌دهد که اضطراب بنیادی، به عنوان نیرویی بنیادین، نه تنها منشأ انگیزش شخصیت‌ها، بلکه ساخت‌دهنده به قوس شخصیتی آنها در بستر اجتماعی خاص فیلم است.

نتیجہ‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل اضطراب بنیادی در شخصیت‌های فیلم مغزهای کوچک زنگ‌زده بر اساس آرای کارن هورنای انجام شد. این پژوهش نشان داد که شخصیت‌ها در بستر یک محیط خشن، فقیر و فاقد امنیت عاطفی رشد کرده و همین شرایط، زمینه اضطراب بنیادی را برای شکل‌گیری منحنی شخصیت‌شان فراهم کرده است. در فیلم مغزهای کوچک زنگ‌زده، قوس تحول شخصیت شاهین را می‌توان نتیجه تلاش او برای مقابله با اضطراب

سینمایی با محوریت آسیب‌های روانی و اجتماعی، ابزاری مؤثر و کارآمد باشد. در این پژوهش نشان داده شد که نظریه هورنای چگونه توانست تضادهای درونی شاهین را روشن کند و ارتباط میان اضطراب بنیادی و قوس شخصیت را در بستر خشونت اجتماعی توضیح دهد. این رویکرد، امکان شناخت لایه‌های پنهان شخصیت‌ها و پیوند میان بحران‌های فردی، اجتماعی و روانی را فراهم می‌سازد و می‌تواند به خلق شخصیت‌هایی پیچیده و واقع‌گرایانه کمک کند.

برای فرار از اضطراب بنیادی است. بدین‌گونه، روایت فیلم با نظریه هورنای هم‌راستا شده و نشان می‌دهد که چگونه تلاش شخصیت برای گریز از اضطراب بنیادی، نه تنها موتور پیش‌برنده کنش‌هاست، بلکه به مثابه زمینه‌ای برای فهم‌پذیر شدن تحولات شخصیتی و اخلاقی نیز عمل می‌کند. در جمع‌بندی، نتایج پژوهش نشان داد که به‌کارگیری چهارچوب‌های روان‌شناختی، به‌ویژه نظریه کارن هورنای، می‌تواند در تحلیل قوس شخصیت‌ها، به‌ویژه در آثار

پی‌نوشت‌ها

- | | | |
|---------------------|----------------------------|----------------------------|
| 1. Sigmund Freud | 5. The snake pit | 9. Moving against people |
| 2. Unconscious | 6. Syd Field | 10. Externalization |
| 3. Projection | 7. Moving toward people | 11. Karen Danielson Horney |
| 4. The lost weekend | 8. Moving away from people | 12. Basic Hostility |

فهرست منابع

- آزاد، مهناز؛ عقیلی، سید وحید؛ تقوا، ارسیا؛ رحمان‌زاده، سیدعلی (۱۴۰۱)، بررسی بازنمایی فرهنگی اختلالات روانی در سینمای ایران به روش پدام (مطالعه موردی: فیلم‌های هومن سیدی)، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، پاییز ۱۴۰۱، شماره ۶۸.
- اسنادیر، بلیک (۱۴۰۱)، *نجات گریه (آموزش فیلم‌نامه‌نویسی)*، ترجمه بهزاد افشار، تهران: ناهید.
- بشیر، حسین؛ حسینی، سیدباقر (۱۳۹۴)، زنانگی و مردانگی در جامعه افغانستان: تحلیل گفتمان فیلم سنگ صبور، *نشریه فرهنگ و اطلاعات*، شهریور ۱۳۹۴، شماره ۳۰.
- بیات، حمیدرضا (۱۳۸۳)، تو عوض شدی مگه نه؟ بررسی تطبیقی دگرگونی شخصیت در لورنس عربستان، رقصنده با گرگ و آخرین سامورایی، نقد سینما، شماره ۴۵، ۳۶-۳۹.
- خدایوپور، حسین (۱۴۰۲)، *درآمدی بر روان‌شناسی نوین*، تهران: سمت.
- زرین‌نژاد، مریم (۱۳۸۷)، جایگاه زنان در فیلم‌های اینگمار برگمان، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه تهران.
- سلیمانی نظری شاهی، آیدا (۱۴۰۰)، مطالعه‌ای بر آثار انیمیشنی سوزان پیت از منظر روان‌شناسی کارن هورنای، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه هنر.
- شولتز، دونن؛ شولتز، سیدنی (۱۴۰۰)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یوسف کریمی، تهران: ویرایش.
- صفارینیا، محمود (۱۳۹۷)، *روان‌شناسی شخصیت*، تهران: ارجمند.
- فیست، جس؛ فیست، گریگوری (۱۳۸۸)، *نظریه‌های شخصیت*، تهران: نشر روان.
- فیلد، سید (۱۳۶۳)، *کتاب فیلم‌نامه‌نویسی*، ترجمه هوشنگ حسامی، تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- گرچی‌نژاد، ابوالفضل (۱۴۰۲)، بررسی مفاهیم خصومت بنیادی و اضطراب بنیادی با مطالعه موردی سه فیلم از سینمای شرق آسیا از منظر آرای کارن هورنای، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه سوره.
- گلشنی صدق، نصرالله؛ زهره‌وند، سعید؛ مرادخانی، صفیه؛ خسروی شکیب، محمد (۱۳۹۹)، تحلیل سطح فکری فیلم‌نامه‌های تاریخی بهرام بیضایی بر پایه سبک‌شناسی تکوینی، *مجله سبک‌شناسی نظم و شعر فارسی (بهار ادب)*، دی ۱۳۹۹، شماره ۵۶.
- هورنای، کارن (۱۴۰۰)، *روان‌شناسی زنان*، ترجمه سهیل سُمی، تهران: ققنوس.
- هورنای، کارن (۱۴۰۰)، *عصبانی‌های عصر ما*، ترجمه ابراهیم خواجه‌نوری، تهران: نگاه.
- هورنای، کارن (۱۴۰۲)، *خودکاوی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
- هورنای، کارن (۱۴۰۲)، *عصبیت و رشد آدمی: تلاش در باز یافتن اصالت خود*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
- مکی، رابرت (۱۴۰۲)، *داستان: ساختار، سبک و اصول فیلم‌نامه‌نویسی*، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران: هرمس.
- Coolidge, Frederick L.; Matlock, E. Shannon (2017). "Basic Anxiety (Horney)". Colorado Springs, CO, USA.
- Horney, Karen (1945). "Our Inner Conflicts". W. W. Norton & Company, Inc., New York.